دوشکا

دمدمای صبح بود. نیروها باید تعویض می شدند. برای این کار باید خط آرام می شد تا بچه ها بتوانند به راحتی جابه جا شوند و بعد هم توجیه شوند. با آنکه دمدمای صبح بود اما گرمای تیرماه مهران باز هم ما را آزار می داد. مهران آزاد شده بود اما در ارتفاعات قلاویزان، عراقی ها همچنان مقاومت می کردند. اکثر سنگرهای دشمن خاموش شده بودند. نیروهای تازه نفس هم آماده بودند. اما یکی از دوشکاهای عراقی همچنان دشت را و بچه ها را بی رحمانه می نواخت. با وجود او جابه جایی های بچه ها با مشکل برخورد می کرد و اگر کار به صبح می کشید برای بچه ها کار مشکل تر می شد. صلاح نبود بیشتر از این نیروها معطل شوند. تصمیم جمعی بر این بود که دوشکا باید به هر طریقی خاموش شود.

حاج صمد بچه های آرپی جی زنش را صدا کرد. چند دقیقه ای با آنان صحبت کرد. آرامشان کرد بعد صبورانه سمت معرکه دوشکا راهی شان کرد. اولین آرپی جی زن راه افتاد. در جایی مناسب کمین گرفت تا شلیک کند. گلوله گذاری کرد و بعد هم شلیک! اما به هدف ننشست. گلوله دوم وسوم هم شلیک شد اما دوشکا همچنان در پی چیدن بود وعاقبت آن آرپی جی زن شجاع را هم چید. حاجی صمد دومین و سومین آرپی جی زن را هم صدا زد، امیدوارانه آنان را نگریست. بعد هم آنان را چون دو کبوتر سفید سمت دوشکا رها کرد. دوشکا سنگدل تر از آنی بود که ما فکر می کردیم. هر سمت و سویی را زیر نظر داشت. اشتهایش سیری ناپذیر بود. آن دو بسیجی آرپی جی زن هم علی رغم شلیک هایشان دوشکا را نتوانستند خاموش کنند و آنها هم پرستووار سمت آسمانها کوچیدند.

حاجی صمد تنها راه را این دید که خودش گلوی دوشکا را خفه کند. با قبضه آرپی جی راه افتاد. معرکه سختی بود. جدال دوشکا با آرپی جی! حاجی نمی توانست بچه هایش حس کنند که دوشکا خاموش نشدنی است. باید ابهت او را می شکست. در لحظه ای که گویا گمشده اش بود، تمام قد با دلاوری بلند شد. آرام و مطمئن دوشکا را نشانه گرفت. درست وسط سنگر را هدف گرفته بود. یاد نیروهای پرپر شده اش جگرش را می سوزاند. ماشه را چکاند. دوشکا هم ماشه چکاند. گلوله حاجی درست وسط سنگر نشست و دوشکا ابهتش شکست. اما حاجی هم باید کبوتر می شد. گلوله کینه توز دوشکا هنوز در راه بود تا سینه حاجی را هم شکافت و او هم به یارانش در بهشت پیوست.

محمدرضا فرحدل

دل شب

در آن شب عجیب و بسیار غریب عراقی ها از قبل ساعت عملیات را می دانستند. در حقیقت عملیات لو رفته بود. دشمن با آمادگی کامل روبروی بچه ها ایستاده بود. آن هم چه ایستادنی! سینه به سینه و زانو به زانو! در منطقه عملیاتی کربلای چهار آتش و دود و انفجار بیداد می کرد. زمین پر شده بود از واهمه! در دل شب هر سو نگاه می کردی، منور بود و انفجار و ترکش های سرگردان! خیلی از بچه ها در همان لحظه اول به شهادت رسیدند. عده ای دیگر هم که اوضاع بهتری داشتند، در حال مقاومت کردن و ایستادگی بودند. واحد ما در محاصره عراقی ها افتاده بود. راه فراری نبود. ارتباطمان قطع شده بود و عراقی ها همچنان دیوانه وار می باریدند. توپ، تانک، خمپاره و دوشکا هر چه که در توانشان بود.

زمین به حد انفجار رسیده بود، او هم دیگر نای برخاستن نداشت. در این بین شهید سیدمهدی علوی را دیدم که روی زمین نشسته و بی توجه به همه چیز و همه کس، چون مادری دلسوز سر برادر حاجی آژنگ را به زانو گرفته است و او را پرستاری می کند. برادر آژنگ به شدت مجروح شده بود. امید به زنده ماندن او نبود. این را چشم ها و زخم هایش می گفت. امکان تکان دادنش هم میسر نبود. اما سیدمهدی کار خودش را می کرد. با دستمالی که در دست داشت، مشغول پاک کردن زخم ها و خون هایی شد که صورت دوستش را پر کرده بود. برادر آژنگ در یک لحظه توانایی پیدا کرد برای حرف زدن. آرام و بریده رو به سید گفت: سید! نکند تا زنده ام من را تنها بگذاری! سید گفت: نه برادرم تا زنده ای همین جا کنار تو می مانم و دوباره مشغول پاک کردن خون های صورتش شد. اوضاع اصلاً خوب نبود. حلقه محاصره هر لحظه تنگ تر و تنگ تر می شد. آرام به سید گفتم: وضع خرابه! بچه ها دارن می رن عقب، بیا تا با هم برویم عقب. اما سید قبول نکرد و هرچه ما هم اصرار کردیم سودی نبخشید. عراقی ها همچنان پیشروی می کردند و آتش می ریختند. سیدمهدی همچنان دل از دوستش نمی کند. برای او پرستاری می کرد. می دانست که ماندن یعنی پرواز به آسمان ها. اکثر بچه ها به عقب رفته بودند، جز تعداد اندکی! سید اوضاع را که این چنین دید در آخرین لحظه تکه کاغذی از جیب درآورد و روی آن آدرس منزلشان را نوشت و گفت: به مادرم بگویید؛ سید می توانست بیاید عقب، اما خودش نخواست! او کنار برادر آژنگ ماند تا هر دو سال ها پیکر پاکشان میهمان شلمچه باشد و جاویدالاثر شوند.

شهید سیدمهدی علوی

گردان کمیل

غروب بود و سوز استخوانسوز بهمن ماه سال ۶۳. آن موقع روز، منطقه آرام بود. دو روزی می شد که از آغاز عملیات خیبر می گذشت. خیلی از بچه هایی که با هم اعزام شده بودیم مظلومانه پر کشیده بودند. درآن غروب دلتنگ، یاد بچه ها غروب را دلگیرتر کرده بود. دشمن مدام درحال زدن تک و پاتک بود. از قضا در یکی از پاتک های سنگین اش توانست بعضی از مواضع را که در عملیات توسط بچه ها به تصرف درآمده بود، دوباره بازپس بگیرد. در قسمت اصلی دژ لشکر، گردانها به عقب رفته بودند و تنها بچه های گردان کمیل آن هم به استعداد یک گردان تک و تنها و غریبانه از منطقه پدافند می کردند. در آن غروب خاکستری روحیه بچه ها هم پایین بود. تصمیم گرفتم به جهت سرکشی هم که شده و برای آگاهی ازتعداد نیروها سری به عقب بزنم و ببینم اصلاً کسی هست که لااقل دلخوشی داشته باشیم یا نه! به اولین سنگر که رسیدم، دیدم هیچکدام از بچه ها آنجا نبودند. به سنگرهای دیگر هم سرزدم. وضعیت آنها هم از سنگر اول بهتر نبود. داشتم دیگر ناامید می شدم که به سنگری رسیدم که انگار کسی داخل آن بود. صدای چندنفری را به راحتی می شنیدم. یعنی می شد کسی آنجا باشد؟

هنوز باورش برایم سخت بود. جلوتر آمدم تا به نزدیکی ورودی سنگر رسیدم. سرم را جلوتر بردم. آنچه که می دیدم هم برایم عجیب بود و هم غیرقابل قبول! خوب که دقت کردم حاج رضا دستواره قائم مقام لشکر را دیدم که با یک بیسیم چی درحال هدایت بچه هاست. تعجب کردم دراین لحظات حساس که هرآن امکان اسارت می رفت حاجی آنجا باشد! سلامی کردم و وارد سنگر شدم. ابتدا از حاجی خواستیم که به عقب برود، اما هرچه اصرار کردیم سودی نبخشید. می گفت: می مانم تا بچه ها تعویض شوند. درحین صحبتهایم تازه متوجه شدم که حاجی ازناحیه پهلو هم مجروح شده است و سرمای استخوانسوز هور او را دچار تب و لرز شدیدی کرده بود. سریع از سنگر پهلویی پتویی آوردم و روی او انداختم. شب کم کم داشت فرامی رسید و نیروهای تازه نفس درحال آمدن بودند. به هر طریق که بود بچه ها تعویض شدند. آن شب حاجی تا آخرین نفر تعویض کنار بچه های دلیر گردان کمیل ماند. بعد به عقب رفت و از قضا قایق حامل او ساعتها ساحل را گم می کند.

گلعلی بابایی

راویان

پزشک

دشمن گیج شده بود. بی محابا و دیوانه وار آتش می ریخت. از زمین، از آسمان، برایش غیرقابل قبول بود که بچه ها شبانه از اروند بگذرند. خط اول را بشکنند، بیاید این سوی آب و فاو را قدرتمندانه فتح کنند. اروند شده بود فرودگاه انواع و اقسام بمب های هواپیماهای عراقی! دم به دم ساحل را بمباران می کردند. تدارکات به سختی می رسید. هیچکس را بیکار نمی دیدی. سرمای دی ماه زمستان شصت و چهار هم مزید بر علت شده بود. آن هم کنار آب. موجودی بچه ها را آزار می داد. اما با این همه بچه ها کوه بودند، استوار و سرسخت. عراقیها دیگر ناامید شده بودند. از آن همه پاتک نتیجه ای نگرفته بودند و حالا دیگر به مرز جنون رسیده بودند. ناجوانمردانه، شیمیایی زدند تا بچه ها را زمین گیر کنند. من در واحد تعاون بودم. کارم این بود که مجروحین و شهدا را به بیمارستان انتقال دهم. در یکی از رفت و آمدهایم به بیمارستان متوجه شدم که مجروحین و شهدای شیمیایی را جهت مداوا به بیمارستان آورده اند. وضع غریبی بود. مجروحین با سرفه ها و تاولها، پی درپی می رسیدند. کاری از دست هیچکس ساخته نبود. جز مداوا و درمان سرپایی. همه جا رنگ و بوی آلودگی داشت. پرسنل بیمارستان صحرایی فرصت سرخاراندن هم نداشتند. دکترها هم بودند. یکی از آنان ناخودآگاه توجهم را جلب کرد. با دلسوزی عجیبی کار می کرد و مدام جابه جا می شد. هیچ ترسی از آلوده شدن نداشت. می خواست تلفات رابه حداقل برساند. برای این کار، سعی می کرد دیگر مجروحین را که آلوده نبودند، چون ماسکی نبود، با گازهای استریلی که از قبل تهیه کرده بود دهان آنان را می بست تا کمتر از هوای آلوده استنشام کنند و چقدر این کار را با دقت وظرافت انجام می داد. هنوز هم او را زیر نظر داشتم. تعداد مجروحین زیاد بود و دکتر هم مدام در حال بستن دهان آنان بود. خستگی را حس نمی کرد. بالای سر آخرین مجروح رسید. دهان او را هم بست و برگشت. از کارش که فارغ شد خودش دچار مشکل تنفس شد. بدجوری سرفه می کرد. حالش روبه وخامت بود. چشمهایش سرخ شده بود. بازهم سرفه وتنگی نفس. آنقدر شدید که دقایقی بعد دکتر با آخرین سرفه ها و تنفس هایش مجروحین را تنها گذاشت و با فرشته ها به آسمانها پرواز کرد.

مجتبی داودی

معجزه

شکنجه وآزار واذیت عراقیها حدی نمی شناخت. گاه ضربه های کابل آنها، کار عده ای را به فلج شدن می کشاند؛ همچنان که در مورد «حسین» و «حمید» شد. آنان از بچه های تهران بودند و به خاطر خوردن بیش از حد ضربه های کابل، از کمر فلج شده بودند. بچه ها داوطلبانه آنان را به پشت می گرفتند و حرکت می دادند و مشکلات آنان را برطرف می کردند. در شب عاشورای حسینی سال ۶۵ این دو برادر با چشمی گریان به خواب رفتند. صبح که از خواب بلند شدم، صدای گریه شدیدی را شنیدم. سر از بالینم که برداشتم، دیدم حسین است. رفتم بالای سرش واحوالش را پرسیدم. داشت چشم های غرق در اشک خود را پاک می کرد. بلند شد و نشست. خواستم برایم بگوید که چه اتفاقی برایش افتاده است و او طفره می رفت. وقتی اصرار کردم گفت: «دیشب خواب مولایم حسین(ع) را دیدم. به من گفت: فکر نکنید اینجا غریب وبی کس هستید، من وخانواده ام نگهدار شما هستیم. به حضرتش گفتم: آقای عزیز من! من نمی توانم راه بروم. از برادرانم خجالت می کشم. اما دستی بر شانه هایم گذاشت و کمرم را گرفت و گفت: جوان! بلند شو که ان شاءالله خداوند به شما صبر بدهد. من را از زمین بلند کرد و چند قدمی به جلو حرکت داد و نشاند. همین موقع بود که از خواب پریدم و منقلب شدم.» بچه ها که این شرح حال را شنیدند، از شوق گریه کردند و حسین را در میان موج دستها و گل بوسه های خود غرق کردند. حسین به کمک بچه ها دست خود را روی دیوار گذاشت. بچه ها خواستند در بقیه کارها کمکش کنند، اما او نپذیرفت و گفت: «مولایم گفته است بلند شو و من باید خودم بقیه کارهایم را انجام بدهم.» و شروع کرد به راه رفتن. او طنین صلوات بچه ها را در فضای آسایشگاه انداخت؛ چون واقعاً معجزه شده بود. او که تا قبل از این روی زانو هم نمی توانست حرکت کند، حالا چند قدم راه رفته بود. حسین بعد از چند روز تمرین به روزهای عادی خود برگشت. اتفاقاً همین عنایت حضرت امام حسین(ع) شامل حال حمید هم شد. سایه سار آن امام شهید، قامت او را نیز به روزهای سبز و آفتابی برگرداند.

محمود آزادی پور

آگهی تغییرات

برابر صورت جلسه مجمع عمومی عادی سالیانه مورخه ۱۳۸۴/۳/۲۲ شرکت کشاورزی و دامپروری مگسال (سهامی عام) ثبت شده به شماره ۲۵ تغییرات زیر حاصل که ذیل ثبت اولیه به ثبت رسید.
۱- ترازنامه سود و زیان سال مالی منتهی به ۱۳۸۳/۱۲/۳۰ شرکت مورد تصویب مجمع قرار گرفت.
۲- سازمان حسابرسی برای مدت یکسال به عنوان بازرس قانونی شرکت انتخاب گردید.
۳- روزنامه ایران برای درج آگهی های شرکت تعیین گردید.
رئیس اداره ثبت آبیک - محمدزاده

آگهی مزایده

شرکت سهامی خاص مرغ خانگی در نظر دارد، کامیون بنز خاور ۸۰۸ مدل ۱۳۶۳ و وانت نیسان مدل ۱۳۷۸ و پیکان سواری مدل ۱۳۷۵ و دو دستگاه موتور سیکلت کاوازاکی ۱۰۰ مدل ۱۳۶۵ خود را از طریق مزایده به فروش برساند. طالبین می توانند حداکثر ۱۰ روز بعد از چاپ آگهی در ساعت اداری برای بازدید و دریافت اسناد مزایده به نشانی شهریار، جاده رباط کریم، کیلومتر ۷ مراجعه نمایند.

قابل توجه پزشکان محترم سراسر کشور

فروش سهام کلیه رشته های تخصصی، بیهوشی، رشته های جراحی، داخلی، آزمایشگاه، رادیولوژی، داروخانه و ... از جنوب، مرکز و شمال تهران، با شرایط مناسب

۸۸۲۵۸۱۳۹-۰۹۱۲۳۲۵۳۱۴۴

آگهی دعوت به همکاری

شرکت مهندسان مشاور برای کادر نظارت کارگاهی در استان بوشهر افراد مرد با تخصصهای ذیل و مسلط به زبان انگلیسی را دعوت به همکاری می نماید.

عنوان شغل	تخصص	سابقه کار
سرپرست دستگاه نظارت	مهندس مکانیک / مرتبط با عملیات ایستگاههای تقویت فشار گاز و خطوط انتقال نفت و گاز	بیش از ۱۵ سال
کنترل پروژه	مهندس صنایع / مکانیک	بیش از ۵ سال
نقشه بردار	مهندس نقشه برداری - عمران	بیش از ۵ سال
کارشناس QA/QC	لیسانس فنی	بیش از ۵ سال
ناظر HSE	کارشناس ایمنی و بهداشت	بیش از ۵ سال

اولویت جذب با افرادی است که دارای سابقه کار در زمینه نفت و گاز می باشند. از دارندگان تخصص های مذکور دعوت می شود مشخصات و خلاصه ای از سوابق کاری خود را به شماره فاکس: ۸۸۶۰۲۸۶۴ و یا به سایت: www.sceiran.com حداکثر تا یک هفته پس از درج آگهی ارسال نمایند.

آگهی مناقصه عمومی

شماره ۸۴/۲۷

شرکت سهامی مخابرات هرمزگان

۱- نام دستگاه مناقصه گذار: شرکت سهامی مخابرات استان هرمزگان
۲- نشانی دستگاه مناقصه گذار: بندرعباس، گلشهر، رسالت جنوبی، ساختمان مرکزی مخابرات شماره تلفن: ۶۶۶۹۵۴۶-۰۷۶۱، ۶۶۶۹۵۲۹-۰۷۶۱
۳- موضوع مناقصه: خرید ۱/۰۰۰/۰۰۰ عدد Scratch Card برای شارژ سیم کارت مشترکین شبکه GSM-WLL
۴- دستگاه نظارتی: معاونت توسعه و مهندسی دستگاه مناقصه گذار
۵- نوع تضمین شرکت در مناقصه: ضمانتنامه بانکی یا چک تضمینی معتبر بانکی
۶- مبلغ تضمین شرکت در مناقصه: ۱۷/۰۰۰/۰۰۰ ریال
۷- قیمت اسناد مناقصه و شماره حساب: ۷۰/۰۰۰ ریال به حساب ۲۰۸۰ بانک صادرات شعبه گلشهر بندرعباس کد شعبه ۳۳۸۶
۸- نهایی نمودن LOM از تاریخ ۸۴/۷/۲ تا ۸۴/۷/۷ در محل سالن کنفرانس
۹- مهلت فروش اسناد: ۸۴/۶/۲۱ تا ۸۴/۶/۳۱
۱۰- مهلت تحویل پاکات: ۸۴/۷/۱۹
۱۱- مکان بازگشایی پاکات: سالن کنفرانس واقع در ساختمان مرکزی مخابرات
۱۲- تاریخ بازگشایی پاکات: ۸۴/۷/۲۰
۱۳- سایر جزئیات و شرایط در اسناد مناقصه درج شده است.
۱۴- شرکت مخابرات در قبول یا رد پیشنهادات مختار است.
۱۵- ارائه سوابق مرتبط با موضوع مناقصه از سوی شرکت کنندگان الزامی می باشد.

Web site: WWW.Tci-Hormozgan.ir
E-Mail: info@Tci-Hormozgan.ir

شرکت سهامی مخابرات استان هرمزگان

آگهی مناقصه

شماره ۲۸۴۰۶۳

گروه ملی صنعتی فولاد ایران در نظر دارد، عملیات برش، پرس و بارگیری و حمل ۱۰۰۰ تن ضایعات کلاف موجود در محوطه فروش خود را به مدت سه ماه از طریق مناقصه به یکی از شرکتهایی که دارای ماشین آلات مناسب، سوابق و تجارب اجرایی مرتبط می باشند واگذار نماید.
از کلیه داوطلبان شرکت در مناقصه دعوت می شود ظرف مدت ۱۰ روز از تاریخ انتشار این آگهی پس از کسب اطلاعات لازم با ارایه اصل رسید واریز مبلغ ۱۰۰/۰۰۰ ریال (غیر قابل استرداد) به حساب جاری ۲۲۲۲ بانک صادرات شعبه گروه ملی صنعتی فولاد ایران با کد ۳۴۴۶ ساعات اداری برای دریافت اسناد مناقصه به نشانی اهواز، کیلومتر ۹ جاده اهواز - خرمشهر، کارخانجات گروه ملی صنعتی فولاد ایران، امور قراردادها (تلفن: ۵-۳۳۱۰۰۵۱-۰۶۱۱ داخلی ۴۳۱۳ و تلفکس ۳۳۱۰۰۶۶-۰۶۱۱) مراجعه نمایند.

روابط عمومی

دعوت به همکاری

یک شرکت معتبر طراحی و مهندسی جهت تکمیل نیروهای تخصصی خود از فارغ التحصیلان دانشگاههای معتبر دعوت به همکاری می نماید:

ردیف	عنوان شغل	رشته تحصیلی	مقطع تحصیلی	حداقل سابقه	سایر شرایط
۱	کارشناس Piping	مکانیک	لیسانس یا فوق لیسانس	۲سال	ترجیحا مسلط به نرم افزار PDS
۲	کارشناس رنگ	شیمی	لیسانس یا فوق لیسانس	۴سال	آشنایی با پوشش های صنعتی و تاسیسات شیمیایی نیروگاه
۳	کارشناس برنامه ریزی و کنترل پروژه	صنایع	لیسانس یا فوق لیسانس	۳سال	آشنایی با زبان انگلیسی و نرم افزار Primavera
۴	کارشناس NDE	متالورژی	لیسانس	۳سال	آشنایی با زبان انگلیسی
۵	کارشناس حسابداری	حسابداری	لیسانس یا فوق لیسانس	۳سال	آشنایی به حسابداری انبار و بودجه
۶	کارشناس امور قراردادها	مکانیک /مدیریت بازرگانی	لیسانس یا فوق لیسانس	۵سال	آشنایی به زبان انگلیسی و تجربه در تنظیم قراردادهای صنعتی
۷	کارشناس روابط عمومی	ارتباطات	لیسانس یا فوق لیسانس	۳سال	آشنایی به زبان انگلیسی و نرم افزارهای MS Office
۸	مسئول دفتر	زبان انگلیسی	لیسانس	۳سال	تسلط به تایپ فارسی و لاتین و زبان انگلیسی و نرم افزارهای MS Office

متقاضیان می توانند مختصری از سوابق خدمتی، تصویر مدرک تحصیلی و شماره تلفن تماس خود را تا ۱۰ روز پس از انتشار آگهی به آدرس الکترونیکی info@masha-co.com و یا به نمابر ۸۸۷۳۲۸۵۴ ارسال نمایند.

آگهی مناقصه

شماره ۲۲-۸۴

تعمیر کمپرسور LP توربین گازی

شرکت مدیریت تولید برق اصفهان (سهامی خاص) در نظر دارد، از طریق مناقصه عمومی نسبت به تعمیر یک دستگاه کمپرسور LP توربین گازی مدل FT4C-3F نیروگاه هسا با شرایط ذیل اقدام نمایند. لذا کلیه شرکتهای واجد شرایط می توانند پیشنهاد خود را حداکثر به مدت ۱۰ روز بعد از درج آگهی به انضمام مبلغ ۵/۰۰۰/۰۰۰ ریال سپرده شرکت در مناقصه به صورت ضمانتنامه بانکی و یا چک تضمینی و یا فیش واریز به حساب ۱۲۱۰ بانک ملی شعبه برق اسلام آباد اصفهان به نشانی اصفهان، ابتدای اتوبان ذوب آهن، بلوار شفق، نیروگاه برق اصفهان یا صندوق پستی ۱۳۵-۸۱۴۶۵ اداره تدارکات ارسال نمایند.

تلفن تماس ۶-۷۷۵۵۰۱۱(۰۳۱۱) داخلی ۲-۵۲۳۱
۱- ارایه سوابق کاری تعمیرات توربین گازی مشابه
۲- ارایه رزومه پرسنل فنی
۳- داشتن ابزار مخصوص برای تعمیرات

شرکت مدیریت تولید برق اصفهان